



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه چهل و سوم؛ سه شنبه ۱۳۹۶/۱۰/۵

نکته: عدم استناد به روایت «علی الید» در نظر مختار، برای اثبات «ضمان ید»

قبل از اینکه نظر مختار را در مسئله بیان کنیم، مطلبی را تذکر دهیم و آن اینکه: برخی اعلام از جمله شیخ انصاری، محقق عراقی رحمتهما و ... تصریح کرده‌اند که در مسئله ضمان ید، هیچ مدرکی به جز روایت «علی الید ما اخذت حتی تؤدبه» وجود ندارد، اما ما قبلاً در مبحث «مقبوض به عقد فاسد» که تمام ادله اقامه شده برای اثبات ضمان ید را بررسی کردیم، اصلاً روایت «علی الید» را به عنوان مستند ضمان نپذیرفتیم؛ چراکه این روایت از طریق عامه نقل شده و سندش هم به سمره بن جندب خبیث می‌رسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروف «لا ضرر و لا ضرار» به او فرمودند: «ما أراك يا سمره إلا مضاراً»^۱. همچنین نقل شده معاویه علیه اللعنة به او پیشنهاد یکصد هزار درهم داد تا روی منبر بگوید آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲ در حق ابن ملجم ملعون نازل شده و آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ

۱. رساله تعاقب الایادی.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب احیاء الموات، باب ۱۲، ح ۱، ص ۲۷؛

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: كَانَ لِسَمْرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ نُخْلَةٌ فِي حَائِطِ بَنِي فُلَانٍ فَكَانَ إِذَا جَاءَ إِلَى نُخْلَتِهِ يَنْظُرُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الرَّجُلِ يَكْرَهُهُ الرَّجُلُ قَالَ فَذَهَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَشَكَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَمْرَةَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بِغَيْرِ إِذْنِي فَلَوْ أُرْسِلْتُ إِلَيْهِ فَأَمَرْتُهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ حَتَّى تَأْخُذَ أَهْلِي جَذْرَهَا مِنْهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَعَاهُ فَقَالَ: يَا سَمْرَةُ مَا شَأْنُ فُلَانٍ يَشْكُوكَ وَ يَقُولُ يَدْخُلُ بَغَيْرِ إِذْنِي فَتَرَى مِنْ أَهْلِهِ مَا يَكْرَهُ ذَلِكَ يَا سَمْرَةُ اسْتَأْذِنْ إِذَا أَنْتَ دَخَلْتَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَشْرُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِدْقٌ فِي الْجَنَّةِ بِنُخْلَتِكَ قَالَ لَا قَالَ لَكَ ثَلَاثَةٌ قَالَ لَا قَالَ مَا أَرَاكَ يَا سَمْرَةُ إِلَّا مُضَارًّا أَذْهَبْ يَا فُلَانُ فَاقْطَعْهَا وَ اضْرِبْ بِهَا وَجْهَهُ.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۷؛

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^٤ - نعوذ بالله - در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام نازل شده است. سمرة ابتدا قبول نکرد تا اینکه معاویه قیمت را تا چهارصد هزار درهم بالا برد و قبول کرد.^٥ [علاوه بر آن، سمرة یکی از جانشینان عبیدالله بن زیاد در کوفه بود که در زمان قیام امام حسین عليه السلام مردم کوفه را بر قتال با حضرت تحریش و تحریش می کرد.]^٦

برخی از جمله حضرت امام عليه السلام تلاش کرده بودند از طریق دیگری اعتبار روایت را اثبات کنند^٧ و آن

٤. سوره بقره، آیه ٢٠٤:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾

٥. شرح نهج البلاغة (لابن أبي الحديد)، ج ٤، ص ٧٣:

قال أبو جعفر و قد روي أن معاوية بذل لسمره بن جندب مائة ألف درهم حتى يروي أن هذه الآية نزلت في علي بن أبي طالب ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ وَأَنَّ الْآيَةَ الثَّانِيَةَ نَزَلَتْ فِي ابْنِ مَلْجَمٍ وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَدَلَ لَهُ مِائَتِي أَلْفِ دَرَاهِمٍ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَدَلَ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَدَلَ لَهُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفٍ فَقَبِلَ وَرَوَى ذَلِكَ.

٦. همان، ص ٧٨:

و روى أحمد بن بشير عن مسعر بن كدام قال كان سمرة بن جندب أيام مسير الحسين عليه السلام إلى الكوفة على شرطة عبید الله بن زیاد و كان يحرض الناس على الخروج إلى الحسين عليه السلام و قتاله.

٧. تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٢٣٦:

وَأَمَّا زَيْدٌ جَبِينٌ شَخْصٌ مِنَ الْبُضْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ سَمُرَةٌ بَنُ جُنْدَبٍ فَحَدَّثَنِي عَمْرٌ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ سِيرِينَ: هَلْ كَانَ سَمُرَةٌ قَتَلَ أَحَدًا؟ قَالَ: وَ هَلْ يَحْصِي مِنْ قَتْلِ سَمُرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ! اسْتَخْلَفَهُ زِيَادٌ عَلَى الْبُضْرَةِ، وَأَتَى الْكُوفَةَ، فَجَاءَ وَقَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ تَخَافُ أَنْ تَكُونَ قَدْ قَتَلْتَ أَحَدًا بَرِيئًا؟ قَالَ: لَوْ قَتَلْتُ إِئْتَمَرْتُ مِثْلَهُمْ مَا خَشِيتُ - أَوْ كَمَا قَالَ.

حَدَّثَنِي عُمَرُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ قَيْسٍ، عَنْ أَشْعَثِ الْحَدَّانِيِّ، عَنْ أَبِي سَوَّارِ الْعَدَوِيِّ، قَالَ: قَتَلَ سَمُرَةٌ مِنْ قَوْمِي فِي عَدَاةٍ سَبْعَةَ وَأَرْبَعِينَ رَجُلًا قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنَ.

٧. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج ١، ص ٣٧٦:

و لعلّ من مجموع ذلك، و من اشتهاه بين العامة قديماً، على ما يظهر من علم الهدى (رحمه الله) و من إتقان منته و فصاحته بما يورث قوّة الاحتمال بأنّه من كلمات رسول الله صلى الله عليه وآله، لا سمرة بن جندب و أشباهه، ربّما يحصل الوثوق بصدوره، و لعلّ بناء العقلاء على مثله مع تلك الشواهد لا يقصر عن العمل بخبر الثقة.

٧. كتاب البيع (تقريرات قديري)، ص ٢٣٥:

«على اليد ما أخذت حتى تؤدّيه» ذكر الشيخ في «المبسوط» هذه الرواية مسندة، و الراوي الأخير سمرة بن جندب عن النبي صلى الله عليه وآله أو «على اليد ما جنت حتى تؤدّيه» نقلها السيّد في «الانتصار» مرسلًا، أو «على اليد ما قبضت حتى تؤدّي» نقلها السيّد [ابن زهرة] في «الغنية» مرسلًا.

أما سنده فكما ترى سنده ضعيف بسمرة و غيره مرسل، و لم يعلم استناد القدماء إليه في الحكم بالضمان، فإنّ الشيخ و السيّد ذكروه احتجاجاً على العامة، لا استناداً إليه، فلا يمكن دعوى انجباره باستناد القدماء إليه، لكن ابن إدريس مع عدم عمله بخبر الواحد يستند إلى ذلك في مورد من «السرائر» جزماً؛ و إن أسند الحديث في مورد آخر منه إلى العامة، و المتأخرون طراً يستندون إليه في الحكم بالضمان، و متن الحديث أيضاً أقوى من أن يصدر من مثل سمرة.

اینکه: متن روایت آن چنان قوت و فصاحتی دارد که نمی‌تواند از لسان کسی مثل سمره صادر شده باشد. اما در جواب به این استدلال گفتیم: نهایت چیزی که از آن استفاده می‌شود این است که اصل روایت از معصوم علیه السلام صادر شده است، اما احراز نمی‌شود که روایت دقیقاً با همین الفاظ از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، بلکه احتمال دارد سمره یا ناقلین از او، عباراتی را کم یا زیاد کرده باشند، یا قرائن مقامیه را نقل نکرده باشند یا الفاظی را جابجا کرده باشند به گونه‌ای که دخیل در حدود معنای روایت باشد.

بنابراین به اعتبار فصاحت و قوت متن نمی‌توان ضعف سند را جبران کرد، کما اینکه به اعتبار عمل مشهور هم نمی‌توان روایت را حجّت کرد؛ زیرا احراز نمی‌شود عمل مشهور، تنها مستند به این روایت بوده باشد بلکه لعلّ به ادله دیگری هم استناد کرده باشند.

مضافاً به اینکه اعلام فقهاء در دلالت این روایت اختلاف دارند. برخی قائل شده‌اند فقط افاده حکم تکلیفی می‌کند و حکم وضعی از آن استفاده نمی‌شود. برخی هم گفته‌اند فقط دلالت بر حکم وضعی می‌کند و حکم تکلیفی از آن استفاده نمی‌شود. بنابراین چنین نیست که دلالت این روایت بر حکم وضعی، مورد اتفاق فقهاء باشد، در حالی که مستدلین به این روایت در ما نحن فیه، دلالت آن را بر حکم وضعی مسلم فرض کرده‌اند و حتی برخی تصریح به آن کرده‌اند.

نظر ما در مورد دلالت این روایت - که منفرد به آن هم نبودیم - در مبحث مقبوض به عقد فاسد آن شد که «علی الید» دو استعمال دارد؛ گاهی مأخوذ به ید «مال» است که «علی الید» در این صورت «من حیث أنّه مال» افاده حکم وضعی می‌کند. و گاهی مأخوذ به ید «عین» است که در این صورت «من حیث أنّه شیء خارجی»، بیش از حکم تکلیفی افاده نمی‌کند. و با توضیحاتی که بیان کردیم، قائل شدیم «علی الید» بیش از حکم تکلیفی افاده نمی‌کند؛ چراکه ظاهر «علی الید» آن است که هر کسی عین خارجی‌ای را أخذ کرده باید به مالک برگرداند؛ یعنی أخذ تکلیف به ردّ آن عین خارجی دارد، اما دیگر افاده حکم وضعی نمی‌کند که در صورت عدم ردّ عین، ضامن هم باشد.

نظر مختار در کیفیت ضمان ایادی متعاقبه

بنابراین در نظر ما، روایت «علی الید» مستند ضمان ید نیست، بلکه مستند ما روایات دیگری است که آنها را در همان مبحث مقبوض به عقد فاسد ذکر کردیم. اما آیا با این روایات می‌توان نظر مشهور در جواز رجوع فرد سابق به لاحق را توجیه کرد یا خیر؟ اگر توانستیم نظر مشهور را با روایات متمیم کنیم، آن را می‌پذیریم و الا از آن رفع ید می‌کنیم و مانعی هم ندارد؛ چراکه بیان کردیم اجماعی در مسئله بر نظر مشهور

ثابت نیست و نهایت چیزی که شیخ فرمودند این بود که «لایکاد يعرف خلاف من أحد».

در استدلال به روایات، باید به دو نکته توجه کرد:

نکته اول اینکه روایات متعددی وجود دارد که بیان می‌کند هر کسی بر مال دیگری ید گذاشت، باید آن را به مالکش برگرداند، از جمله صحیحۀ یونس بن عبدالرحمن که سائل می‌گوید: ما رفیقی در مکه داشتیم که از آنجا به طرف منزلش حرکت کرد و ما هم به طرف منازلمان حرکت کردیم و در راه، بعضی از متاع او را در متاع خود یافتیم. حضرت در جواب فرمودند: «تَحْمِلُونَهُ حَتَّى تَحْمِلُوهُ إِلَى الْكُوفَةِ»؛ یعنی نمی‌توانید متاع او را همان‌جا رها کرده برگردید، بلکه باید تا کوفه حمل کنید و به صاحبش برسانید. وقتی سائل می‌گوید: اصلاً آن فرد را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم شهرش کجاست و کاملاً برای ما مجهول است، حضرت می‌فرمایند: اگر چنین بود، آن متاع را بفروشید و ثمنش را صدقه بدهید.

همچنین صحیحۀ هشام بن سالم، دلالت بر لزوم فحص و رد مال به مالک داشت^۹ و یا معتبره فحص بن غیاث^{۱۰} که خدمت حضرت عرض کرد: شخصی مالی را دزدیده و پیش یکی از مسلمین امانت گذاشته، آیا می‌تواند مال را به او برگرداند یا اینکه باید به صاحبش برگرداند؟ حضرت در جواب فرمودند «لَا يَرُدُّهُ فَإِنْ

۸. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹۵:

الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ فَإِنَّ لِي مَسَائِلَ قَالَ لَه: جُعِلْتُ فِدَاكَ رَفِيقِي كَانَ لَنَا بِمَكَّةَ فَرَحَلَّ عَنْهَا إِلَى مَنْزِلِهِ وَ رَحَلْنَا إِلَى مَنْزِلِنَا فَلَمَّا أَنْ صَوْنَا فِي الطَّرِيقِ أَضْبْنَا بَعْضَ مَتَاعِهِ مَعَنَا فَأَيُّ شَيْءٍ نَضَعُ بِهِ قَالَ: فَقَالَ: تَحْمِلُونَهُ حَتَّى تَحْمِلُوهُ إِلَى الْكُوفَةِ قَالَ: لَسْنَا نَعْرِفُهُ وَ لَا نَعْرِفُ بَلَدَهُ وَ لَا نَعْرِفُ كَيْفَ نَضَعُ قَالَ: إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعْهُ وَ تَصَدَّقْ بِثَمَنِهِ قَالَ لَه: عَلَى مَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: عَلَى أَهْلِ الْوِلَايَةِ.

۹. وسائل الشیعة، ج ۲۶، کتاب الفرائض و الموارث، أبواب میراث الخثی و ما أشبهه، باب ۶، ح ۱، ص ۲۹۶ و الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ حَطَّابُ الْأَعْمُورُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَأَنَا جَالِسٌ فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ أَبِي أَجِيرٍ يَعْمَلُ عِنْدَهُ بِالْأَجْرَةِ فَفَقَدْنَاهُ وَ بَقِيَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ وَ لَا يَعْرِفُ لَه وَ ارْتُّ قَالَ: فَاطْلُبُوهُ قَالَ: قَدْ طَلَبْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ: فَقَالَ: مَسَاكِينٌ وَ حَوَكٌ يَدُهُ قَالَ: فَأَعَادَ عَلَيْهِ قَالَ: اطْلُبْ وَ اجْهَدْ فَإِنْ قَدَّرْتَ عَلَيْهِ وَ إِلَّا فَهُوَ كَسَبِيلِ مَالِكٍ حَتَّى يَجِيءَ لَه طَالِبٌ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَوْصِ بِهِ إِنْ جَاءَ لَه طَالِبٌ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْهِ.

۱۰. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب اللقطة، باب ۱۸، ح ۱، ص ۴۶۳ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹۶:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِي عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْدَعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْطُّوُصِ دَرَاهِمَ أَوْ مَتَاعًا وَ اللَّصُّ مُسْلِمٌ هَلْ يَزُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ: لَا يَزُدُّهُ فَإِنْ أَمَكَّنَهُ أَنْ يَزِدَّهُ عَلَى أَضْحَابِهِ فَعَلْ وَ إِلَّا كَانَ فِي يَدِهِ بِمَنْزِلَةِ اللَّقْطَةِ يُصِيبُهَا فَيَعْرِفُهَا حَوْلًا فَإِنْ أَصَابَ صَاحِبَهَا رَدَّهَا عَلَيْهِ وَ إِلَّا تَصَدَّقَ بِهَا فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا بَعْدَ ذَلِكَ خَيْرُهُ بَيْنَ الْأَجْرِ وَ الْعُزْمِ فَإِنْ اخْتَارَ الْأَجْرَ فَلَهُ الْأَجْرُ وَ إِنْ اخْتَارَ الْعُزْمَ غَرِمَ لَه وَ كَانَ الْأَجْرُ لَه.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ مِثْلَهُ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ نَحْوَهُ وَ رَوَاهُ فِي الْمُفْتَعِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

أَمْكَنَهُ أَنْ يَرُدَّهُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَعَلَّ»^{۱۱}.

نکته دوم اینکه از بعض روایات استفاده می‌شود اگر مال دیگری در دست کسی که یدش امانی نیست [به واسطه تفریط او] تلف شود، ضامن بوده و باید از عهده ضمان خارج شود؛ چه آن فرد علم داشته باشد مال برای دیگری است و چه جهل داشته باشد^{۱۲}؛ مثلاً در صحیحہ محمد بن الحسن الصفار آمده است که حضرت در پاسخ به سؤال کسی که می‌گوید «امانت را در جایی نگه داشته که إذن نداشته و تلف شده است» فرمودند: «هُوَ ضَامِنٌ لَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^{۱۳}. این صحیحہ بیان می‌کند چون آن شخص تفریط کرده و امانت را در جایی نگه‌داری کرده که إذن نداشته، لذا ضامن تلف آن می‌باشد. و این روایت اطلاق دارد که چه عمداً در جای دیگر نگه‌داری کرده باشد و چه سهواً، چه توجه داشته باشد و چه نداشته باشد. پس از این صحیحہ استفاده می‌شود هر کسی که یدش امانی نباشد و ملک دیگری در دستش تلف شود، [در صورتی که تفریط کرده باشد] ضامن است.

با توجه به این دو نکته‌ای که از روایات استفاده کردیم، [[هم می‌توان اصل ضمان هر یک از ایادی عادیه را اثبات کرد و هم می‌توان توجیهی برای جواز رجوع فرد سابق به لاحق ارائه داد. در مورد کیفیت ضمان هر یک از ایادی عادیه]] می‌گوییم:

مادامی که عین متاع در دست لاحق باقی است، به دلالت بعض روایات باید ذوالید آن را به مالک رد کند و حق ندارد به عنوان اینکه عین را از سابق گرفته، آن را به سابق رد کند، مگر در صورتی که سابق، وکیل در رد به مالک و مورد اعتماد باشد. و در صورتی که عین در دست او تلف شده باشد، به دلالت بعض روایات از جمله صحیحہ محمد بن الحسن الصفار، «مَنْ تَلَفَ عِنْدَهُ الْمَالَ» ضامن است؛ چراکه یدش امانی

۱۱. از این معتبره معلوم می‌شود کلام سید یزدی رحمته الله که فرمود اگر لاحق، عین را به سابق برمی‌گرداند ضمان ساقط می‌شود، همه جا صحیح نیست؛ زیرا در بعض موارد، لاحق اصلاً حق ندارد عین را به سابق برگرداند چون سابق غاصب است.

۱۲. تجزیه «وجوب رد» منوط به علم است و مادامی که فرد علم نداشته باشد، نمی‌تواند حکم تکلیفی را امتثال کند. اما در حکم وضعی و اشتغال ذمه، علم و جهل دخالتی ندارد.

۱۳. وسائل الشیعة، ج ۱۹، کتاب الودیعة، باب ۵، ح ۱، ص ۸۱ و الکافی، ج ۵، ص ۲۳۹:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام: رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ وَدِيعَةً فَوَضَعَهَا فِي مَنْزِلٍ جَارِهِ فَضَاعَتْ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ إِذَا خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَخْرَجَهَا عَنْ مِلْكِهِ فَوَفَّقَ عليه السلام: هُوَ ضَامِنٌ لَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار مثله. محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب قال كتب رجل إلى الفقيه عليه السلام و ذكر مثله.

نبوده و در ردّ عین به مالک تفریط کرده است.^{۱۴}

اما نسبت به افرادی که در سلسله ایادی عادیّه و قبل از «مَنْ تلف عنده المال» واقع شده‌اند، آنها هم مادامی که عین باقی است، به دلالت مثل روایت حفص بن غیاث، موظف به ردّ عین به مالک هستند حتی در صورتی که عین از دست آنها خارج شده باشد؛ چراکه وظیفه داشته‌اند عین را به مالک ردّ کنند، اما تفریط کرده و آن را تحویل نفر لاحق خود داده‌اند، لذا وظیفه دارند اقدام کرده و لاحق را ملزم به ردّ عین کنند که یا مستقیماً به مالک ردّ کند یا توسط او و یا توسط شخص ثالثی.

و در مورد ضمان هر یک می‌گوییم: ضامن بودن مَنْ تلف عنده المال به مثل صحیحه صفاً روشن است و اما اینکه سابقین هم ضامن هستند، چون علی الفرض تفریط کرده و به وظیفه خود عمل نکرده‌اند و عین را در اختیار ید لاحق خود قرار داده‌اند تا اینکه تلف شده است. پس به مقتضای صحیحه محمد بن الحسن الصفار به خاطر این تفریط، ضامن می‌باشند.

منتها این ضمان علی البدل است و مالک استحقاق بیش از یک بدل را ندارد و اگر یکی از افراد سلسله ایادی، بدل را به مالک پرداخت، مالک حق مطالبه بدل را از سایرین ندارد و حتی اگر دو نفر هم‌زمان بدل را تحویل بدهند - مانند اینکه دو نفر بدل را هم‌زمان به دو وکیل مالک داده باشند تا ردّ به مالک کنند - هر دو را مالک نمی‌شود. اما اینکه کدام را مالک می‌شود، بحث دیگری است.

نتیجه این شد که در صورت تلف عین، تمام افراد سلسله ایادی عادیّه ضامن می‌باشند، مهم توجیه این قسمت نظر مشهور است که اگر همه در برابر مالک ضامن هستند، چرا اگر فرد سابق غرامت را پرداخت کرد، حق رجوع به «مَنْ تلف عنده المال» را دارد، ولی اگر «مَنْ تلف عنده المال» غرامت را پرداخت کرد، حق رجوع به سابقین را ندارد؟

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

۱۴. این مطلب به تفصیل کتاب «البیع، ج ۲، صص ۳۰۱ تا ۲۹۳» تألیف حضرت استاد دام ظلّه در بحث ضمان مقبوض به عقد فاسد بیان شده است و می‌توان برای مطالعه بیشتر به آنجا مراجعه کرد.